بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و چهل و نهم\_ 27 دی 1400

[ادامۀ بررسی شخصیت مالک و زمان او]

[اختلاف در اصالت مالک]

در ادامۀ مطالبی که در جهت اولی در مورد شخصیت مالک بیان میشود، اولین مطلبی که امروز میگوییم این است ک عده‌ایی مصر هستتند به این که مالک عربی الاصل است و نسب او به قبیله ایی یمنی به نام ذو اصبح منتهی می شود اما عده ایی معتقد هستند که او عرب اصیل نیست، به اصطلاح جزء موالی است، هم خود و هم اسرة و خانواده اش، چه این که جد اعلای مالک، به نام أبا‌عامر، از موالی بنی تمیم بوده است؛ لذا می توان او را قرشی دانست، اما نه قرشی بالاصالة، بلکه قرشی بالولاء.

اما طائفۀ اول این سخن را نمیپذیرند، میگویند اصل این خبر که جزء موالی است از محمد بن اسحاق صاحب سیره است و روایتی قابل قبول نیست، و ادامه میدهند که جد ماک ابو أنس بودده است، یعنی مالک بن انس بن أبی انس، از کبار تابعین هم بوده است این أبی انس و جزء کسانی بوده است که از خلیفه دوم، طلحه، عایشه و ابوهریره روایات دارد **و هو احد الاربعة الذین حملوا عثمان لیلا الی قبره و کفنوه**،[[1]](#footnote-1)

این یک اشاره ایی به خانواده و جد و تبار او، خیلی روشن نیست که آیا عربی اصیل است یا نه، چندان هم مهم نیست.

[نگاه مشترک مالک و امویان به امیرالمؤمنین سلام الله علیه]

نکتۀ دوم که مهمتر است این که مالک در زمان بنی امیه تمایل به آنها داشت و در اصل نظر و رأی بنی امیه نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام با بنی امیه مشترک بود، و تصریح می‌کند که امیر المؤمنین در رتبۀ ابابکر و عمر و عثمان از حیث حکم صالح و از جهت رشد نیست، این ثلاثه در مرتبه‌ایی هستند که أحدی به آن‌ها نمی‌رسد، ولی علی علیه السلام مثل اکثر صحابه است و بالاتر از آن سه نفر نخواهد بود،

مصعب شاگرد او نقل می‌کند که از مالک پرسیدم: **من افضل الناس بعد رسول الله صلی اله علیه و آله و سلم؟ فقال مالک: أبوبکر**، **قال: ثم من؟ قال: عمر ، قال: ثم من، قال عثمان**، وقتی پرسیدم **ثم من؟ قال: هنا وقف الناس**، دیگر از این جا ما سخنی نمی گوییم، **هولاء خیرة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم**، برگزیره این سه نفر هستند، ببینید ریشۀ تفکر اموی،

**امر أبابکر بالصلاة**، ابابکر کسی است که پیامبر به او دستور داد برو برای مردم نماز بخوان و عمر کسی است که ابابکر او را به خلافت رساند و عثمان کسی است که عمر 6 نفر را تعیین کرد و ان ها عثمان را برگزیدند، در ادامه طبق یک نقل این جمله را اضافه کرده است، **لیس من طلب الامر کمن لم یطلبه[[2]](#footnote-2)**

این مطالب خیلی مهم است، سوال او از افضل الناس بعد رسول الله بود، نه تنها نامی از مولا سلام الله علیه نمی‌برد، بلکه کنایه هم می زند، می گوید **لیس من طلب الامر کمن لم یطلبه**، شما فرق بگذارید بین آن یار پیامبر که دنبال خلافت نرفته است، -خلافت را مردم یا خلیفۀ قبل یا شوری به او داده است- با کسی که خود او دنبال خلافت است، این تعریضی به امیر المؤمنین صلوات اللهو سلامه علیه است.

آن وقت این کلام او را در کنار سراغ آن فرمایشات امیر المؤمنین که دربارۀ بی قیمتی خلافت است بگذارید.

تفاوت ها بین این ائمۀ اربعه مهم است که بدانید.

[تمایل به بنی امیه در زمان امویان و سپس تمایل به بنی عباس در زمان عباسیان]

نکتۀ سوم این که تا بنی امیه بودند میل به بنی امیه داشت، اما هنگامی که عباسیون در سال 148 به عبد سر کار آمدند به انها متصل شد، ریشه هم از اینجا است که والی مدینه نسبت به مالک تندی به خرج داد، و این وقتی بود که محمد بن عبد الله ذی النفس الزکیة خروج کرده بود، مالک یک دفاعی از او کرد، این والی مدینه مالک را مضروب کرد و اهانت به او کرد که چرا با فتوای خودت از محمد بن عبدالله دفاع می کنی، آنجا مالک می گوید: طلاق مکره مثل بیعت مکره است، و باطل است، خب این سخن برای والی سخت بود لذا او را زد.

منصور دوانیقی آمد پیش مالک و از او را عذرخواهی کرد که این والی که به تو جسارت کرده است من عذر می خواهم و همین نقطۀ اتصال مالک به بنی العباس شد. [[3]](#footnote-3)

[بهبود معیشت مالک با اتصال به عباسیان]

نکتۀ چهارم این که پیش از آن که به خلفای عباسی متصل شود از نظر مالی به شدت فقیر و محتاج بود، حتی نقل شده است که دختر او، سنگ را به شکم می بست من الجوع، و مالک در اثر فقر، اگر هدیه‌ایی از طرف خلفاء به او داده می شد قبول می کرد، ملبس او، مسکن او، خوراک او فقیرانه بود، هم در ملبس و هم در مسکن و هم در مطعم، فقیرانه بود، اما **بعد ما اتصل بخلفاء العباسیین، تغیر مأکله و ملبسه و مسکنه**، **فکان لا یأکل الا الجید من الأکل و کذلک بالنسبة الی الملبس و المسکن**

دیگر این مالک آن مالک فقیر نیست، دقت کنید از آن میل به بنی امیه داشته باشید تا این تمایلش به عباسیین و بعدش هم تغییر شیوه

[علت انتخاب مالک توسط منصور دوانیقی]

نکتۀ پنجم ببینیم چه چیزی باعث شد که منصور دوانیقی مالک را شکار کند و به او احترام بگذارد و تکریمش کند، در تور خود بیاندازد، چرا این کار را کرد؟ مگر در مالک چه مزیتی بود که در فقهای دیگر مدینه و غیر مدینه نبود؟ مالک که تنها فقیه نبود، چه شد که این همه مورد تکریم قرار گرفته این است که چون تمایل به بنی امیه داشت، بنی امیه هم نسبت به او احترام می‌کردند، او در ناحیۀ اندلس و مغرب، نفوذ دارد، می تواند از این جهت به درد آنها بخورد، بالاخره چهره‌ایی است که بنی امیه او را قبول داشته بودند، از آن جهت که اوائل کار عباسیان آن‌ها، کاملا بر بنی امیه در اندلس چندان نفوذ نداشتند و هنوز آن مناطق بنی امیه صاحب سلطه‌ایی بودند و این ها می خواستند آرام آرام در آن مناطق هم سیطره خودشان را برساند، دیدند اگر او را به عنوان افقه و اعلم العلماء مطرح کنند، زمینۀ نفوذ آن‌ها در مناطقی که هنوز نفوذ بنی امیه هست، بیشتر فراهم می شود،

به عبارت بنده آمدند یک شخصیتی را انتخاب کردند که علمی دارد اما هم قدرت طلب است و هم طالب مال و جاه و رفاه، به او پول و قدرت دادند، او را به عنوان فقیه معرفی کردند، تا از آن شخصیتی که سابقۀ اتصال به بنی امیه داشت بتوانند آرام آرام نفوذ خودشان را در مناطق آندلس بیشتر کنند.

در مورد مالک سخن بسیار است، تا این جا ایشان جهت اول بحث را به پایان می رساند.[[4]](#footnote-4)

[تکمله؛ کلام ابن حزم]

من قبل از آن که جهت دوم را بیان کنم، یک تعلیقه اینجا، تکمیلا عرض می کنم، مطلبی است مهم در کتاب الامام الصادق (سلام الله علیه) و المذاهب الاربعة، اسد حیدر از ابن حزم[[5]](#footnote-5) نقل می کند.:

قال ابن حزم: مذهبان انتشرا في مبدأ أمرهما بالرياسة و السلطان

دو مذهب بود که از همان ابتدا قدرت، ریاست و حکومت در به وجود آمدن و ترویج آن دخالت داشت،

اولی مذهب ابو حنیفه است که بیان شد در انتشار این مذهب شاگردان او بسیار مهم بودند یکی شیبانی و دیگری ابویوسف؛ لذا ابن حزم می‌گوید:

**مذهب أبي حنيفة فإنه لما ولي أبو يوسف القضاء كان لا يولي قاضيا إلا من أصحابه و المنتسبين إليه و إلى مذهبه**.

قبلا اشاره کردیم که شیوۀ سیاسی ابویوسف با ابو حنیفه تفاوت داشت، وقتی که قضاوت را به او دادند، او هم سعی می کرد کسانی را که به قضاوت شهرهای کوچک بگمارد که منتسب به او باشند، همراه او باشند، به فقاهت تنها نظر نداشت، با من هستی یا نه؟ با حکومت هستی یا نه؟ این باعث می شود مذهب ابوحنیفه با سلطه و ریاست ترویج پیدا کند.

**و الثاني مذهب مالك عندنا في الأندلس فإن يحيى بن يحيى‌**[[6]](#footnote-6) **كان مكينا عند السلطان مقبولا في القضاء، فكان لا يولي قاضيا في أقطار الأندلس إلا بمشورته و اختياره و لا يسبر إلا بأصحابه،**

قاضی که می خواست این سلطان انتخاب کند با مشورت این شاگرد مالک انجام می داد.

پس خلاصه آنکه دو شاگرد از دو امام اهل سنت، یکی شاگرد ابوحنیفه به نام ابویوسف و دیگری شاگرد مالک به نام یحیی به یحیی این‌ها به جهت این که می خواسنتد فقه مالک و ابوحنیفه ترویج پیداکند، از عنصر حکومت استفاده کردند، کاری می کردند کسانی در مناطق مختلف به قضاوت برسند که این‌ها با این دو امام باشند، منتهی او امام خود را ترویج می کرد و این هم امام خود را.

بعد از شاه ولی دهلوی نقل می کند: **و أي مذهب كان أصحابه مشهورين و أسند إليهم القضاء و الإفتاء و اشتهرت تصانيفهم في الناس،**

می گویید اگر می خواهید یک مذهبی را ببینید چگونه پرورش و رواج پیدا کرده است، سراغ دو منصب قضاء و افتاء بروید، دو منصب قضاء و افتاء که در مناطق مختلف پخش می کردند، این ها بودند که مذهب خود را ترویج می کردند

**و أي مذهب كان أصحابه خاملين و لم يولوا القضاء و الإفتاء، و لم يرغب فيهم الناس اندرس مذهبهم بعد حين**.[[7]](#footnote-7)

می دانید با این همه فقهایی که اهل تسنن دارند، که بعضی از آنها قطعا از ابوحنیفه و مالک باسوادتر یا در ردیف او هستند؛ چرا مذهب‌شان جا نیفتاد، می گوید خمول داشتند، سست بودند، به عبارت بنده این ها نرفتند دربار بنی العباس را ببیند برای ترویج فقاهت خودشان، آنی که رفت، قضاوت را پذیرفت، از آن طریق پایه های قوت خود را مستحکم کرد، او برد. خلاصه کسی برد که با قدرت ساخت.

ابوحنیفه را نمی گویم، شاگردان او با قدرت ساختند و مذهبش پرورش پیدا کرد. خود مالک و شاگردانش با قدرت ساختند و همراهی کردند تا اسمشان به عنوان یک فقیه معتبر تثبیت شد و الا فقط جنبه های علمی محض نبوده است، این هم یک تعلیقه ایی از ما در جهت اول.

اما جهت دوم که در کتاب موطا است، ان شاء الله جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. ابوزهره، مالک حیاته و عصره[ط-دار الفکر العربی، بیروت]، ص 26 تا 28. [↑](#footnote-ref-1)
2. همان، ص 72. [↑](#footnote-ref-2)
3. سیر اعلام النبلاء، ج 8، ص 79. [↑](#footnote-ref-3)
4. رک: تقریرات تدوین الحدیث، ص 69 تا 71. [↑](#footnote-ref-4)
5. ابن حزم فقیه مبرز مالکی آندلسی [↑](#footnote-ref-5)
6. از شاگردان مالک [↑](#footnote-ref-6)
7. الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ج 1، ص 177. [↑](#footnote-ref-7)